

بررسی متن و دلالت روایت حماد و انس از پدرش

متن روایت حماد چه در کتاب من لا یحضر¹ و چه در وسائل² این است: «...یا علی لیس علی النساء جمعة و لا جماعة و لا اذان و لا اقامة ... و لا تولی القضاء و لا تستشار و لا تذبح الا عند الضرورة...»؛ در این روایت، احتمال مصدر بودن به ویژه به اعتبار ماقبل آن و احتمال فعل نهی بودن به ویژه به اعتبار ما بعد آن هست؛ پس وضعیت متن این حدیث، متفاوت از روایت جابر است و احتمال محقق خوانساری در این روایت، قابل فهم و قبول است؛ واضح است که با وجود این دو احتمال، نتیجه به نفع احتمال مصدر بودن تمام می‌شود؛ چرا که دلالت بر تحریم، مثبت می‌خواهد و اثبات با احتمال به سامان نمی‌شود. ضمناً در این روایت عهده‌داری ولایت و امارت مورد اشاره واقع نشده است و تنها به تصدی قضاوت از سوی زنان اشاره شده است.

ادامه نقد استدلال به این حدیث

با توضیحی که ارائه شد، از این روایت نیز نمی‌توان استفاده حرمت و عدم مشروعیت تصدی قضاوت و امارت را از سوی زنان داشت؛ به ویژه با ذکر بسیاری از تعیینات در این حدیث که برخی کراهت آن‌ها هم ثابت نیست؛ چنان که برخی از مصادیق مذکور در این روایت، به انگیزه بیان واقع صادر شده است نه بیان شریعت.

بنابراین با توجه به ضعف سند و دلالت این روایت، استدلال به این روایت نیز ناموجه است.

شهرت و ادعای جبر ضعف سند و دلالت این دو روایت در راستای اثبات اندیشه منع

ممکن است گفته شود: با توجه به شهرت تمسک به این دو روایت و شهرت مفاد آن‌ها در خصوص این دو فقره، ضعف سند بلکه ضعف دلالت آن‌ها نیز برطرف و این دو روایت قابل تمسک خواهد بود.

نقد بهره‌برداری از شهرت

در بهره‌برداری از شهرت، باید توجه داشت که قصه جبر ضعف سند یا دلالت توسط شهرت مختلف فیه است و به اعتقاد ما نمی‌توان در این باره نسخه‌ای واحد پیچید، آری! هر جا شهرت و گاه ضمیمه شدن برخی خصوصیات دیگر، فقیه را به قرار و اطمینان برساند، می‌تواند از شهرت بهره ببرد و الا نه. و در مانحن فیه چنین شهرتی در اطراف این دو حدیث به ویژه با وجود برخی ادله دیگر نه صغروياً اطمینان به وجودش هست و نه کبروياً چنین قراری می‌آورد؛ به ویژه برای جبر ضعف سند روایت که باعث شود، روایت در بقیه فقراتش نیز قابل تمسک باشد.

1. ج 4، ص 263.
2. ج 20، ص 212.

بررسی و نقد گروه دال بر ناکارآمدی زنان در مدیریت (گروه چهارم) ، مورد اشاره در گذشته³

تتبع

از رفتار برخی فقیهان به دست می‌آید که این روایات نظر آن‌ها را برای اثبات منع جلب نکرده است؛ حال یا به دلیل ضعف سند و یا دلالت و یا هر دو.

به عنوان مثال با وجود این گروه از روایات، روایات گذشته و روایات آتی، نظر محقق اردبیلی به آن‌ها جلب نشده است!⁴ مگر ادعا شود که تتبع کاملی از امثال ایشان در این باره صورت نگرفته است، که بهتر است این ادعا، عرضه نگردد! در مقابل طبیعی است که برخی، امثال این روایات را بپذیرند و با طرح شهرت، استدلال را پایان یافته تلقی کنند. مثلاً محقق سبزواری ، پس از اشاره به یکی از روایات داخل این گروه (لن یفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة) می‌فرماید:

« والاخبار من حیث المجموع مع عمل المشهور توجب الاطمئنان بالحکم».⁵

ادامه تتبع و تحقیق

به نظر می‌رسد با اطمینان به صدور چنین روایاتی از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - در این باره، مشکل استدلال به این روایات، مشکل دلالتی است، مشکلی که دیگر نمی‌توان با ادعای شهرت حلش کرد. برخی از اشکالات به قرار ذیل است:

1. به راستی آیا می‌توان به نحو قضیه‌ای فرا زمان و فرا مکان و تحت هر شکل و گونه‌ای، قائل شد که هیچ زنی صلاحیت عهده‌داری اداره جامعه را ندارد؟ این ادعا خلاف وجدان و - حتی - برخی آیات قرآن⁶ است؛ قهراً دلالت اقتضا می‌طلبد که کلام پیامبر عظیم الشان - صلی الله علیه و آله - را حمل بر چنین قضیه‌ای ننماییم! واضح است که حمل روایات بر غالب و بیان شرع از سوی پیامبر - صلی الله علیه و آله - دلیل می‌خواهد که در مورد وجود ندارد.

2. با غمض عین از ملاحظه قبل، آن چه این روایات نفی می‌کند - چنان که شأن صدور برخی یا همه روایات این باب دلالت می‌کند - قرار گرفتن زن در هرم قدرت است نه این که مسئولیتی در حد قضاوت یا امارت‌هایی در این حد و پایه را شامل شود، به ویژه وقتی در کشور یا محیط امارت، قانون حاکم است و حکام مجری قانون‌اند.⁷

3. تعبیر مثل «لن یفلح» مبین حکم شرعی آن هم مثل حرمت و عدم مشروعیت نیست. به همین دلیل گفته شده: «والتعبیر بـ «لا یفلح» لا ینافی الجواز».⁸ فتامل.

4. برخی ملاحظات دیگر هم می‌توان داشت که از بیان آن‌ها صرف‌نظر می‌نماییم.

بر این اساس استدلال به این گروه از روایات نیز بر منع تصدی زنان ناتمام است.

³ ص 190.

⁴ ر.ک : مجمع الفائدة و البرهان، ج 12، ص 15.

⁵ مذهب الاحکام، ج 27، ص 41.

⁶ اشاره به آیات مشیر به مدیریت بلقیس در سوره مبارکه نمل.

⁷ در واقع باید مسائلی از سنخ مسأله مورد بحث، در وقت حاکمیت دولت و قانون متفاوت از وقت عدم این حاکمیت مورد

گفتگوی فقهی واقع شود.

⁸ جامع المدارک، ج 6، ص 7.